



Short Stories of the Month

داستان‌های کوتاه ماه

اردیبهشت

عنوان و نام پدیدآور: داستان‌های کوتاه ماه اردیبهشت • مؤلف: انتشارات اوارد • ترجمه: الناز اسماعیلی • ویراستار آزاده سیفی.
مشخصات نشر: تهران: خانه کاغذی، ۱۴۰۳ • مشخصات ظاهری: ۴۰ ص: مصور(رنگی) • شابک: ۶۲-۷-۵۶۶۶-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا • یادداشت: زبان: انگلیسی-فارسی.

یادداشت: این کتاب ترجمه‌ی بخشی از کتاب «365 bedtime stories» است • یادداشت: مخاطب: ۵+
موضوع: داستان‌های کوتاه انگلیسی Short stories, English • شناسه افزوده: اسماعیلی، الناز، ۱۳۶۲، - مترجم
شناسه افزوده: انتشارات اوارد • شناسه افزوده: Award Publications Limited • رده بندی دیویی: ۸۲۳/۱۱۴

شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۸۴۸۴۶ • اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا



ناشر: خانه‌ی کاغذی

مدیرمسئول: الناز اسماعیلی

عنوان کتاب: داستان‌های کوتاه ماه اردیبهشت

از کتاب 365 Bedtime Stories

مؤلف: انتشارات اوارد award

ترجمه: الناز اسماعیلی

قطع: وزیری. چاپ: سیمرغ. صحافی: تابش

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه - چاپ اول ۱۴۰۴

شابک: ۶۲-۷-۵۶۶۶-۶۲۲-۹۷۸



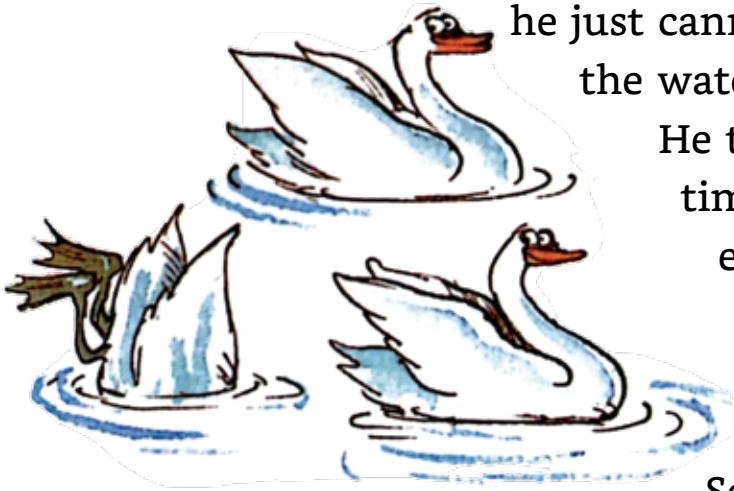
Seth Swan

Every summer on Merry Lake, there is a competition to find the most graceful swimmers.

Everyone thinks the swans will win again, but now Seth has joined their team... well, let's just say nothing's certain!

Poor Seth is such a clumsy swan, he just cannot glide through the water like the others.

He tries his best every time, but he usually ends up with his tail feathers in the air and his feet wiggling about.



So Seth has been put

at the back of the team, in the hope that no one will notice him. But they did!

The judges awarded a special prize to Seth for best attitude and effort!

قویی به نام سِت



هر تابستان، در دریاچه‌ی **مِری**، مسابقه‌ای برای پیدا کردن خوش‌حرکت‌ترین شناگران برگزار می‌شود. همه مطمئن بودند که قوها باز هم برنده خواهند شد، اما امسال قویی به نام **سِت**، به تیم آن‌ها پیوسته بود... خوب، بگذارید بگوییم که هیچ‌چیز قطعی نیست! بیچاره **سِت**! او یک قوی دست‌وپاچلفتی است و اصلاً نمی‌تواند مثل بقیه‌ی قوها به آرامی روی آب سُر بخورد.

او هر بار، تمام تلاشش را می‌کند، اما معمولاً کارش به جایی می‌رسد که دُمش در هواست و پاهایش این طرف و آن طرف تکان می‌خورند! به همین دلیل، **سِت** را در انتهای تیم قرار داده‌اند، به این امید که کسی متوجه او نشود. اما داوران متوجه شدند! داوران، جایزه‌ی ویژه‌ای به «**سِت**» برای داشتن بهترین روحیه و تلاش اهدا کردند!

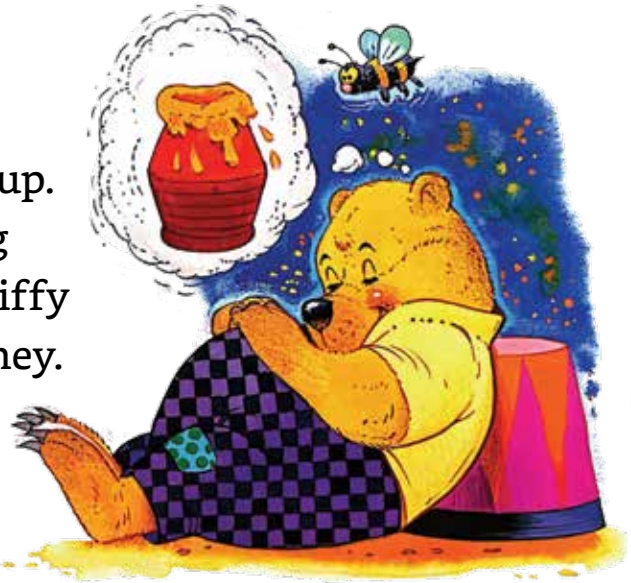


2 Yummy Honey

It was a lovely warm afternoon and Biffy Bear was snoozing contentedly and daydreaming about going on a picnic in the woods with a basket of sandwiches and a nice large pot of sticky honey.

“My oh my. This honey tastes really yummy,” murmured Biffy as he dreamt of gobbling it all up. Barnaby Bee was buzzing around when he heard Biffy say something about honey.

“I can’t see any honey,” he said, waking Biffy with his buzzing.



Biffy was a little cross at being woken from his lovely dream. “It’s on the far side of the forest,” said Biffy and so Barnaby flew off, leaving Biffy to drift back to his yummy honey dream.

۲ عسلِ خوش مزه

یک بعدازظهر دل‌پذیر و گرم بود و بیفی خرس، با خیالِ راحت چُرت می‌زد و دربارهی پیک‌نیک رفتن به جنگل، با یک سبد ساندویچ و یک ظرفِ بزرگ عسلِ چسبناک خیال‌پردازی می‌کرد. در حالی که در خواب تصوّر می‌کرد همه‌ی آن‌را می‌بلعد، بیفی زیر لب زمزمه کرد: «خدای من، این عسل واقعاً خوش‌مزه‌ست!» در همین حال، بارنابی زنبور، که در اطرافِ وزِوز می‌کرد، صحبت‌های بیفی را دربارهی عسل شنید. او در حالی که با وزِوزش، بیفی را بیدار می‌کرد گفت: «من هیچ عسلی نمی‌بینم.» بیفی، از این که از رویای زیبایش بیدار شده بود، کمی عصبانی بود.

بیفی گفت: «آن طرفِ جنگل است.» بارنابی هم فوراً پرواز کرد و رفت و بیفی را تنها گذاشت تا آرام‌آرام به خوابِ شیرین و عسلی‌اش بازگردد.



The Lucky Pilot

Gordon Goat, the famous pilot, had landed his **airplane*** in a tree. Well, it was really more like a crash, but Gordon was much too proud to admit it.

The problem was that his plane's propeller had snapped and now he couldn't take off again.

As he climbed out of the crumpled cockpit, he heard a squeal and saw a **nanny goat*** running across the field towards him. "Goodness me, are you Gordon Goat, the best pilot in all the land?" she asked. Gordon blushed.

"Don't worry about your plane," she said. "I'm a mechanic and I'll mend it for you if you'll take me up for a ride too!"

And so she fixed his plane and now they go flying everywhere together!

خلبان خوش شانس



گوردون بُز، خلبان معروف، هواپیمایش را روی یک درخت فرود آورده بود. البته، بیش‌تر شبیه به یک سقوط بود، اما **گوردون** خیلی مغرورتر از آن بود که این‌را بپذیرد. مشکل این بود که ملخ هواپیمایش شکسته بود و حالا دیگر نمی‌توانست دوباره پرواز کند. وقتی از کابینِ خلبانِ مچاله شده بیرون آمد، صدای جیغی شنید و دید یک بُز، از آن طرفِ مزرعه به طرفش می‌دَوَد.

او پرسید: «خدای من! آیا شما **گوردون بُز** هستید، بهترین خلبان این سرزمین؟»

گوردون، از خجالت سرخ شد. بُز گفت: «نگران هواپیمایتان نباشید. من مکانیک هستم و اگر من‌را هم برای یک پرواز ببرید، آن‌را برای شما تعمیر می‌کنم!» و این‌طور شد که او هواپیمای **گوردون** را تعمیر کرد و حالا آن‌ها با هم به همه‌جا پرواز می‌کنند!

*British English: aeroplane

*nanny goat به معنای «بُز ماده» است.

